



آملاعمو، ارگان انجمن اسلامیه

پدیدآورده (ها) : برادران شکوهی، سیروس
کتابداری، آرشیو و نسخه پژوهی :: گنجینه اسناد :: بهار و تابستان 1377 - شماره 29 و 30
از 9 تا 14

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/92204>

دانلود شده توسط : سارا سلطانی
تاریخ دانلود : 12/08/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir



دکتر سیروس برادران شکوهی

روزنامه «آملا عمو» طرفدار «انجمن اسلامیة»^(۱) و بیان کننده خواسته‌های سرجنابان آن انجمن در تبریز بود. انجمن اسلامیة را طرفداران محمدعلی شاه قاجار تشکیل داده و محله‌های شمال^(۲) میدان چایی = قوری چای و مهرانه‌رود را در تصرف داشتند.

مستبدین و مالکین سرمایه‌دار و مباشرین و کدخدایان محله‌ها و لوطی‌های دوه‌چی (شتریان) در این انجمن گرد آمدند و ماهها رو در روی مشروطه‌خواهان ایستاده، کشت و کشتار راه انداختند. «انجمن اسلامیة» علیه اساس مشروطیت از طرف دولت روسیه تزاری کاملاً تقویت می‌شد.

مخبرالسلطنه هدایت می‌نویسد:

«شهر تبریز صوراً بدست انجمن اسلامی و معناً تحت اقتدار قنصل روس است»^(۳) این انجمن در عین حال با انجمن «ایالتی و ولایتی»^(۴) چشم هم چشمی داشت. به تقلید مشروطه‌خواهان که متکی به آیات عظام نجف بودند اینها نیز به آقا سیدکاظم آقا یزدی که از لحاظ فقه و علوم اسلامی و مرجعیت از سرآمدان عصر خود بود روی آوردند و نیز در مقابل

روزنامه «آملا عمو» طرفدار «انجمن اسلامیة»^(۱) و بیان کننده خواسته‌های سرجنابان آن انجمن در تبریز بود. انجمن اسلامیة را طرفداران محمدعلی شاه قاجار تشکیل داده و محله‌های شمال^(۲) میدان چایی = قوری چای و مهرانه‌رود را در تصرف داشتند.

مستبدین و مالکین سرمایه‌دار و مباشرین و کدخدایان محله‌ها و لوطی‌های دوه‌چی (شتریان) در این انجمن گرد آمدند و ماهها رو در روی مشروطه‌خواهان ایستاده، کشت و کشتار راه انداختند. «انجمن اسلامیة» علیه اساس مشروطیت از طرف دولت روسیه تزاری کاملاً تقویت می‌شد.

مخبرالسلطنه هدایت می‌نویسد:
«شهر تبریز صوراً بدست انجمن اسلامی و معناً تحت اقتدار قنصل روس است»^(۳) این انجمن در عین حال با انجمن «ایالتی و ولایتی»^(۴) چشم هم چشمی داشت. به تقلید مشروطه‌خواهان که متکی به آیات عظام نجف بودند اینها نیز به آقا سیدکاظم آقا یزدی که از لحاظ فقه و علوم اسلامی و مرجعیت از سرآمدان عصر خود بود روی آوردند و نیز در مقابل





شناسایی است.

بعد از تحقیقات بسیار که به عمل آمد معلوم شد که «آملا عمو» با مساعدت مالی برادران حاج محمدتقی و حاج محمدابراهیم و حاج باقر صراف از مستبدین معروف و به نویسندگی میرزا حاج آقا از اهالی محله دوه چی چاپ و انتشار می یافت. برادران صراف بعدها نام خانوادگی «نویخته» و میرزا حاج آقا شهرت «حاذق اعظم» را برای خود انتخاب کردند.

مخالفت برادران «نویخته» با مشروطه بیشتر جنبه مالی داشت تا عقیدتی، هنگامیکه محمدعلی میرزای اعتضادالسلطنه ولیعهد وقت در آذربایجان سرگرم خرید املاک و جمع آوری ثروت بود با تجارتخانه و صرافی حاج محمدتقی حساب و کتابی داشت و گاه می شد که ولیعهد برات صد هزار تومانی به عهده آن صرافی می نوشت. بدین ترتیب دانسته می شود که برادران صراف در دربار ولیعهد صاحب قدرت و نفوذ بودند و به مرور وام کلانی به محمدعلی میرزا و دارودسته اش داده بودند که با استقرار مشروطه مبالغ معتنا بهی غیر قابل وصول می ماند از این رو، در واقع همراهی آنها با مستبدین بیشتر به منظور بازپس گرفتن طلب هایشان بود تا دیدگاه سیاسی و عقیدتی^(۸).

«آملا عمو» در واقع ارگان «انجمن اسلامی» و یا دقیق تر ویژه نامه میرهاشم^(۹) دوه چی مخالف مشروطه و آزادخواهان بود و از هیچگونه اتهام و تبلیغ سوء نسبت به مشروطه خواهان کوتاهی نداشت و دقیقاً برای تحریک مردم علیه مشروطیت منتشر می شد تا جایی که مشروطه خواهان را بابی و لامذهب و دهری و طبعی مذهب می خواند.

طرف مقابل روزنامه، بیشتر اعضای انجمن ایالتی، مورد عناد و کینه میرهاشم بودند. از آن جمله «حاج مهدی کوزه کنانی»^(۱۰) بود که در این زمان نه تنها از گرداندگان طراز اول مشروطه در تبریز بود بلکه اداره انبار غله را نیز به عهده داشت. «آملا عمو» در یکی از شماره های خود، موضوع را عنوان ساخته تا توانست در ذم حاجی مهدی آقا، که به جهت محبوبیتش «ابوالمله» خوانده می شد، نوشت که چگونه اداره غله را تیول آدم ها و کسان خود قرار داده و درآمد آن را که حق ضعفا و فقراست به کسان و آدم های خود اختصاص داده است! و بعد به باقرخان «سالار ملی» تحت عنوان (بنا باقیر) حمله می کند و چگونگی نظارت او را در امر نان شهر بهانه قرار داده و ایراداتی سخت بر سالار ملی می گیرد. بعد قفقازی ها و علی مسیو^(۱۱) و سران مجاهدین و رهبران نهضت را مورد حمله قرار می دهد. به علت رنجش میرهاشم از برگزیده شدن به نمایندگی انجمن ایالتی آملا عمو در

اغلب شماره هایش به انجمن و انجمنیان می تاخت.

کشمکش ادامه داشت تا مشروطه خواهان به «انجمن اسلامی» دست یافته آن را پراکنده و لوحه اش را از در «انجمن ایالتی و ولایتی» وارونه آویزان ساختند و «آملا عمو» نیز تعطیل شد. مطالب «آملا عمو» ساده و عامیانه بود و برای جلب توجه مردم تبریز، مطالب خود را به زبان محاوره تبریزی می نوشت به قول مؤلف «تاریخ مشروطه ایران»: «در این دوره برخی روزنامه ها نیز به ترکی بیرون آمد ولی هر کدام بیش از چند شماره نپایید. کسانی می گفتند چون تبریزیان ترک زبانند اگر روزنامه ها به ترکی باشد بهتر می فهمند، و آنگاه یکی که می خواند دیگران نیز گوش دهند. ولی آزمایش وارونه آن را نشان داد و روزنامه های ترکی پیش نرفت.»^(۱۲)

روزنامه در نوشته های خود مردم را به طرفداری از سلطنت محمدعلی شاه و به حفظ حرمت مخالفین مشروطه ترغیب و تشویق می کرد. شماره های این روزنامه امروزه سخت نایاب و دسترسی به آنها حتی برای محققین و اهل فن و مطالعه نیز غیرممکن می نماید. برای ارائه نمونه هایی که امروزه حکم سند را دارند و بیشتر از بابت احیا اسناد منسی و شیوه نگارش بعضی روزنامه های آن سالها و شناخت دلایل مخالف و موافق در حوادث تاریخی مطالب شماره ای از آن را که از روی نسخه دانشمند فقید سعید میرزا جعفر سلطان القزایی تهیه شده است. دقیقاً به منظور آگاهی هرچه بیشتر به چند و چون وقایع مشروطه و حوادث تبریز بعد از مباران مجلس شورای ملی در نود سال قبل و نهایتاً در توضیح گوشه های تاریخ معاصر ایران اقدام به معرفی و ترجمه و توضیح مطالب این شماره بصورت سؤال و جواب بین یک مرد عامی با یک ملا عنوان شده است:

مرد عامی از ملای فقیری سؤال می کند

آملا عمو، راز نهانی دارم، بگویم، چگونه، بگویم، پس چه کنم؟

آملا، جانم، درد و بلات به جانم، دردت چیست، بگو، والا دردکش می شوی.

آملا عمو، به هم شهری های من چه شده، چه بر سرشان آمده که به چنین درد بی درمانی گرفتار آمده اند، سرگشتگی از این بالاتر که در همچو شهری به یک نفر شخص درست و حسابی بر نمی خوری! تازه قدر «ظهير دیوان»^(۱۳)، «ساعدا الملک»^(۱۴)، «میرغضب پاشا»^(۱۵) معلوم می شود! راستی بایستی هر روز بر روح پدر و مادرشان دعا کرد و تسبیح خواند و





هشت تومان، فکر می‌کنی چند می‌فروشد؟ یازده تومان! سه تومان مازاد خرواری گندم، دخل آقایان می‌شود، تازه دو تومان دیگر هم از قاطی کردن هفده من خاک به هر خرواری و با احتساب اضافه انباری، می‌شود پنج تومان که حاج آقا ارباب ما، به جای اینکه همه را خرج فقیر و فقرا کند صرف قوم و تبار خود و یا اجامر و اوباش دور و بر خود در ارک می‌کند! ملا عمو، آ پسرم، آی درد و بلات به جانم، چقدر ساده‌ای؟ حرف‌هایت همه صحیح و درست اما موضوع قاطی کردن هفده من خاک به یک خروار گندم دیگر چه مقوله‌ای است؟ راستش بخوای از آن سر در نیآوردم یعنی چه؟ که خاک را مخلوط گندم می‌کنند؟

(ملا عمو): خودمانیم نکته خیالاتی شده‌ای و هذیان می‌گویی؟ خنده‌داره، ها، ها، ها.

(مرد عامی): آ ملا عمو، نخند، هذیان نیست ببین، غله‌ای که تحویل ارگ می‌شود بدون خاک گیری غربال را پر می‌کنند و بعد خاکش را درمی‌آورند سایر بارها را بی‌اینکه غربال کنند وزن کرده توی انبار خالی می‌کنند بعد خاک درآمده از بار اول را وزن می‌کنند هر قدر شد به همان مقدار از هر بار کم کرده حساب می‌کنند مجدداً همان خاک را قاطی غله انبار می‌کنند! باور نداری می‌توانی از نانوائی ما بپرسی که از یک خروار گندم چقدر خاک درمی‌آید؟ ولو اینکه بیچاره نانواها نمی‌توانند حرف بزنند. از هر لحاظ وضع از سابق بدتر شده، سابق «ساعدا الملک»، «عظهر دیوان» مال = چارپاهای حامل غله و میوه را می‌گرفتند اما حال، اساساً غله مردم در دهات مانده، با اینکه مردم برای حمل غلات در تلاشند که چارپایی کرایه کرده و غله را به بازار رسانند. معذراً آدم‌های انجمن (کمسیون غله) مانع هستند، چرا؟ باید اجازه از انبار دولتی (ارگ) داشته باشی! حال به انبار دولتی مراجعه می‌کنی که آقایان اجازه دهید که برای حمل غله از ده و فروش در بازارهای شهر شتر و چارپایی کرایه کرده، غله را به انبارهای علافان شهری برسانیم که هم سبب فراوانی و هم ارزانی غله گردد، اما آقایان موافقت نمی‌کنند و دلیل می‌آورند که بهتر است شما غله‌تان را سرخرمن به ما بفروشید ما خودمان وسایل انتقالش را فراهم می‌آوریم دیدی! آ ملا عمو واللهی دیوانه می‌شوم! این آقایان اساساً در فکر این نیستند که فقرا نیز راحت باشند تنها در فکر سود و منافع خویشند نه فراوانی و ارزانی گندم! اما چه توان کرد؟ چهار روز پیش «بنا باقیر = باقرخان سالار ملی» در، درب خیابان (خیابان قاپوسی)، بونجه فروشی را با گلوله کشت! خوب انجمن مقدس و حکومت چه کردند؟ هیچ! گویی سگی را کشتند! اما دو روز پیش در اول دهنه بازار «دلّه زن = دلاله زن» بین

رحمت فرستاد که در قیاس با آدم‌های امروزی چقدر نیک نفس و با انصاف بودند. علیرغم دوره حکومت استبدادی و سلطه مطلقه، باز حریم فقیر و فقرا و سادات و ملاها را ملاحظه می‌کردند و خدا را ناظر و شاهد اعمال خود داشتند، اما برادران مظلوم امروزی ما چطور؟ همین‌ها که تا دیروز جز صف نماز جماعت و تسبیح گفتن و پیشانی بر تربت گذاشتن نمی‌شناختند، نگو که همه آن جا نماز آب کشیدن‌ها و لاف آزادی، آزادی زدن‌ها از ترس استبداد بود تا اعتقاد به نفس امر. همان قدر کافی است که کسی دم از حق زند و سخنی از حق گوید، گفتن همان و کشته شدن همان! آ ملا عمو، آی خانه خراب! آخر اینهم، شد وضع، آخر این شهر که از شهر هرت هم بدتر شد. بیچاره مردم تبریز که جز یک مشت مردم فقیر و فقیر نیستند. تازه چشم امید همه فقیر و فقرا به این چند و کیل هست که شاید کاری کنند و آنها را آسوده گردانند. روزهای اول بادت هست؟ همین حاج مهدی آقا را به خاطر داری؟ چنان خوش برخورد و مردمدار می‌نمود که همه امامش می‌پنداشتند و به کمتر از این قانع نبودند چگونه گفته‌هایش را بی‌چون و چسرا اطاعت می‌کردند؟ اما حاج آقا درست از اجتماع پستخانه^(۱۱۶) تغییر وضع داد. در آن اجتماع بود که برادران قفقازی شبانه چند نفری را به قتل رسانده اجسادشان را در چاه حلیم انداختند و در روز روشن حاجی قاسم اردبیلی^(۱۱۷) را چنان مفتضحانه کشته حلق آویز ساختند از آن زمان بود که حاجی ما، دیگر آن حاج آقای قبلی نبود، هرچه قفقازی‌ها اراده می‌کردند حاجی آن می‌کرد و جز خواست و اراده آنها از خود اراده‌ای نداشت! ملا عمو، آ پسرم، ای درد و بلات به جانم، راستی چه حرفها داری! خیلی جوشی شده‌ای! انشاءالله که کارها خوب می‌شه! بگو ببینم حرف و دردت چیست؟

مرد عامی، آ ملا عمو، دردت به جانم، گویی آتش گرفته‌ام، می‌سوزم، سابق، سالهای سال همین «ارگ»، «انبار غله دیوانی» را سید رضا نامی با تنها قباندارش اداره می‌کرد. از این درمی‌گرفت و از آن در پس می‌داد. بعد از او میرحسین خباز باشی، بعد از او هم توسط میرهاشم (چورکچی باشی = خباز باشی) دست به دست می‌شد که باز خودشان بودند و قباندارشان. اما حال؟ «خالق وردی، گچی اولدوروب»^(۱۱۸)!

حاج مهدی آقا عده زیادی را دور خود جمع کرده این کیه، منشی اول، آن کیه، منشی دوم، این یکی، منشی سوم، آن یکی، فلانی است، این؟ بهمان کس و الی ماشاءالله و روزانه مبلغ معتابیهی مخارج و هزینه که چه؟ غله تحویل می‌گیریم، عجب! خوب چگونه تحویل می‌گیرند؟ خرید از دیوان، خرواری شش تومان، هزینه لازم تا تحویل انبار دو تومان، در کل می‌شود؟





چند نفر از اهالی دوه چی و نوبر^(۱۹) حرفی شد که حتی کشیده‌ای نیز رد و بدل نشد بلافاصله قفقازی‌ها و نوبری‌های عقده‌ای، در بازار تجمع نموده گلوله‌های هوایی شلیک می‌کنند و در به در دنبال «دوه چی لی = اهل محله شتریان» می‌گردند که هر که از اهالی آن محله پیدا کنیم می‌کشیم، بازار را بسته غروب همراه وکلای انجمن ایالتی در تلگراف خانه ازدحام کرده از اهالی دوه چی به دارالشورا شکایت بردند جانبداری از این واضح تر؟

ملا عمو، آه پسر، درد و بلات به جانم، نمی‌دانی که «بنا باقیر»، «ایت خلیل»^(۲۰)، «میرتقی چایچی»^(۲۱) و قفقازی‌ها و اعضای انجمن یکی هستند؟ حال آنها خودی هستند و مردم سایر محله‌ها بیگانه!

مرد عامی، آملای عمو، تصدقت کردم، آخر آدم‌های خوب خوب هم در این شهر یافت می‌شود چنان نیست که همه بد باشند. انمه جماعت، علما، مجتهدین اما چرا همه‌شان سکوت کرده و دم بر نمی‌آورند چرا؟ آخر شهر اسلام است، مگر در شرع ختمی مرتبت امر به معروف واجب نیست؟ اینهمه در روز روشن خون ناحق ریخته و کارهای خلاف شرع انجام می‌گیرد پس چرا آقایان سکوت کرده‌اند و نهی از منکر نمی‌کنند و احدی را از این خلاف کاریها مانع نیستند؟

ملا عمو، آبالام، بلات به جانم، این حرف تو داغ مرا تازه تر کرد. از شریعت نگو که ترا نیز متهم می‌کنند؟ مگر این قفقازی‌های لامذهب را نمی‌بینی؟ که چگونه عوام الناس را از راه بدر کرده‌اند؟ چنانکه بیچاره ملاها حتی قادر نیستند حقانیت باری تعالی را بیان کنند! مگر شاهد کشت و کشتار اولاد پیغمبر نیستی؟ که حتی از خدا و پیغمبرش هم شرم ندارند! مگر نوشته روزنامه «مجاهد»^(۲۲) را درباره رئیس روحانیون نجف و اعلم مجتهدین جامع الشرایط آقاسید کاظم آفایزدی^(۲۳) ندیدی؟ که چگونه در حق مجتهدی که مرجع تقلید اکثر خلق اله است «ابن ملجم سیرت» نوشت! آی تصدقت کردم، در چه خیالی؟ این جماعت بی‌دین، زمینه را طوری فراهم ساخته‌اند که به رئیس مردم و نایب امام، ناسزا می‌نویسند احدی را یارای سخن گفتن نیست تا چه رسد به علمای دیگر.

- ۱ - انجمن اسلامیه در محله (دوه چی - شتریان)، در کوچه (دانش دوبند - دوبند سنگی)، روبروی حمام و زیر واقع بود که هنوز هم نمای بیرونی ساختمان با تزیینات مختصری باقی است.
- ۲ - محلات شمال شهر، شامل محله‌های باغشیشه، سرخاب، دوه چی، شکلان طرفدار استبداد و محله امیره قیز (امیرخیز) مشروطه خواه بود.
- ۳ - بامداد، مهدی، تاریخ رجال ایران قرن ۱۲ - ۱۳ - ۱۴، تهران، ج ۱، ص ۳۴۳.
- ۴ - بعد از صدور فرمان مشروطیت در چهاردهم جنسادی ۱۳۲۴ ه. ق و امضای نظامنامه انتخاباتی، قانون تشکیل انجمن‌ها از نخستین لویجی بود که مجلس آن را تصویب کرد. این انجمن‌ها برای نظارت بر صحت انتخابات نمایندگان مجلس اول به وجود آمدند. انجمن‌های ایالتی و ولایتی در واقع به عنوان نماینده دولت مرکزی فعالیت می‌کردند و وظایفی چون نظارت بر انتخابات، رسیدگی به شکایات و جمع‌آوری مالیات بر عهده آنان بود. انجمن‌های ایالات ۲۲ نفر و انجمن‌های ولایات ۶ نفر عضو داشتند که در ماده ۴ قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی تصریح شده بود. نک انجمن (روزنامه)، ارگان انجمن ایالتی آذربایجان، منصوره رفیعی، تهران، نشر تاریخ ایران، پاییز ۱۳۶۳ ش، ص ۲۷.
- ۵ - همان جا، ص ۸۵.
- ۶ - روزنامه هفتگی، به سال ۵ - ۱۳۲۴ ه. ق در تبریز به مدیریت میرزا احمد بصیرت انتشار یافته است. نک براون، ادوارد، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، ترجمه محمد عباسی، طهران، ۱۳۳۷ ش، ص ۲۱۳.
- ۷ - پس از ده روز محرم نیز در آن کوی روزنامه‌ای بزرگی آغاز کردند. که چون بعنوان پرسش و پاسخ در میان یک مرد عامی با یک ملا نوشته می‌شد، و عامی ملا را «ملا عمو» می‌نامید روزنامه نیز به همان نام شناخت گردید... من تا هشت یا نه شماره آن را دیدم. ولی همانا بیشتر بیرون آمده. نک کسروی، احمد (سید)، تاریخ مشروطه ایران، ج ۵، (رودین ماه سال ۱۳۴۰ ش، ص ۵۳۶، ۵۳۷.
- ۸ - مستند از توضیحات شغامی فاضل بزرگوار خلد آقاییان، میرزا جعفر آقا سلطان القرایی.
- ۹ - از سرچینان انجمن اسلامیه که بعد از پیروزی مشروطه خواهان و فتح تهران توسط آزادیخواهان دستگیر و در میدان توپخانه (سپه) تهران اعدام گردید. نک بامداد، مهدی، همان مأخذ، ج ۴، صص ۱۳ - ۴۱۰.
- ۱۰ - از بزرگانان مشروطه خواه تبریز بود که به جهت وجهه بازاری و محبوبیت عامه و طرفداری از

ملا عمو، آبالام، بلات به جانم، این حرف تو داغ مرا تازه تر کرد. از شریعت نگو که ترا نیز متهم می‌کنند؟ مگر این قفقازی‌های لامذهب را نمی‌بینی؟ که چگونه عوام الناس را از راه بدر کرده‌اند؟ چنانکه بیچاره ملاها حتی قادر نیستند حقانیت باری تعالی را بیان کنند! مگر شاهد کشت و کشتار اولاد پیغمبر نیستی؟ که حتی از خدا و پیغمبرش هم شرم ندارند! مگر نوشته روزنامه «مجاهد»^(۲۲) را درباره رئیس روحانیون نجف و اعلم مجتهدین جامع الشرایط آقاسید کاظم آفایزدی^(۲۳) ندیدی؟ که چگونه در حق مجتهدی که مرجع تقلید اکثر خلق اله است «ابن ملجم سیرت» نوشت! آی تصدقت کردم، در چه خیالی؟ این جماعت بی‌دین، زمینه را طوری فراهم ساخته‌اند که به رئیس مردم و نایب امام، ناسزا می‌نویسند احدی را یارای سخن گفتن نیست تا چه رسد به علمای دیگر.

ای بلات به جانم، خانه خراب شدیم، شریعت پیغمبر پاک منسی گردیده، بین سلطه لامذهبان به کجا رسیده که جوانی چون میر محمدعلی^(۲۴) را بی هیچ گناهی به قتل می‌رسانند به این نیز قانع نشده در صدد آتش زدن جسدش بر می‌آیند! با اینهمه از ترس، صدای مردم در نیامد. خوب بیچاره مردم چه بگویند؟ کو گوش شنوا؟

آملای عمو، ترا به خدا، پس آخر و عاقبت ما چه می‌شود؟ می‌گویی مردم از شریعت و پیغمبر روگردان و شریعت از میان برداشته می‌شود؟





بر عو اکیته بر فقیه ملاذک سؤالیلیوب

امله عوادریکنه بر بویوک دریم وار دیریم بجه دیوم دیرم درد اولدورور ابالام آتادان اوم سویله کوروم دردون ندور املامعو
 بیلم بزم بو شهر اهلون باشنه مایاندان داش دو شوب برده مانیز درده دو شوق هیچ برنجی آمانا دوچار اولموق ایستکله کله نظیر
 ساعد الملکون باشامیر غضبون انا نه ماناسنه هر کونده بر شمع رحمت او خویاق که بو آدمکرون باشند اولدور بجه بیله آملر بمشکلر که او استبداد
 قوی وقتنه و اولر بیون تسلطو وقتنه که بر فقیه قزاق سیک ملاذک ملاحظه لیلوب الهی ادا ده کورور دیر اینجه بزم بو مظلوم قارداشلار دیر
 که بوندان قدیم همیشه جماعت نمازی قیلار دیلار و تربت شیخ الکرده صکتو چورور دیر دیمه بکس استبداد قورنوسونداش ایندیکه مشروطه
 ادیلن اولدو استبداد مجری الیزدن اولیلار اولر مشروطه لیا ساند بر استبداد قور بولار که پناه ایا امام الله حق سوزدا نوشانله اولدور اولر
 املاهوای یون بختسون بیلده شهر اولور آخر بو تبریزون اهلی بر اوج فقیر اولیلارهای کوزلرین تیکولر بو بجه نفر کلایه که بوندان
 این ایدم بکله های فقیر فقران احت اولسونلار بو حاجی مهسک افا که مشروطه یون اولنده بر جور نبرتمشدی اوزین بو خلفه بیلده تا نو دیر مشکی
 که خلق اوننه نفوذ بالله امام منزلتسند بولور دیر هر نه سویله سید فوراً اطاعت اولونوردی خلق الله نکر افغانیه دلاندا کر بزم بو وقتنه
 لی قارداشلار کیم بر بجه فقرادی اولدورور بیلد بلار جلیم قویوسندر حاجی اسم ارد بیلخه نه افضا کار لیکیل اولدورور بیلد بلار بیز
 اوقت نور خوب یا نه جور اولوب کر اوندان بو یا نه بیلد عقیده سیه دو کلا نوب که فقیران تیر لیلر هر نبرد بور بود اولارون رایسینه رفتار لیلوب
 ابالام آتادان اوم - نون بودردون چوخ طخیان ایلوب نوسدات انشا الله سویله کوروم اصل درون ندر املامعو ابالان اوم
 پینام انا اولدو دشمنام یا نورام بوندان قدیم همان ارك همان غله دیو بجه بیلر بر سید رضا نون انزه اولوب بر اوتکه بر پاندا که می تحویل
 اولوب هی تو بولور و و و اوندان صوراً میحسن چورکی باشی اوندان صوراً امیر هاشم چورکی باشه الله اولوب که اوزلر بو بفر کر
 قانداشیر اوزر ایندی نرا اولوب هالنج و و و کی اولدور و که بو حاجی مهسک افا بر جمع کتینه دلدر و ادر که بو کید و رفیش اولدو
 بو پیشه دو بیدر بو پیشه سیدور بولاندور بو بیلدور و له ماشاء الله هر کونده بر بجه خلوص خارج بر بجه خلوص واجب بود

- ۱۶ - نک تاریخ مشروطه ایران، همان مأخذ، صص ۲۲۵ - ۲۲۲.
- ۱۷ - از بازارگانان ترانگر و ملاحظه تیز و به انبارداری و احتکار گندم بدنام بود. داستان کشته شدن او را در تاریخ مشروطه ایران ص ۳۴۵ تحت عنوان: «کشته شدن حاجی قاسم اردبیلی» به تفصیل آورده است.
- ۱۸ - از امثال ستره گسردن بساط مفصل و نامتاسب با سخرای اندک.
- ۱۹ - در دوره استبداد روستاییان و صاحبان چایها به هنگام ورود به شهر برای فرار از تعدی مامورین حکومتی در جزایخانهها و خودداری از پرداخت عوارض و خراج دیوانی سعی می کردند از بی راهه و کناره های شهر خود را به میدان های تره بار فروش و انبارهای حلالان و بازارها رسانند و بر سر این موضوع همیشه بین مامورین حکومتی و دهاتیان کشمکش هایی وجود داشت که آنها جلوه مالها - چارپایان را گرفته و اعمال زور می کردند. گاهی نیز در مواقع خشک مالی و قحطی و کمبود غله مامورین به دستور حاکم غله و گندم مالکان و اربابان را به هنگام ورود به شهر گرفته و به منظور مسامت از احتکار و گران فروشی در میدان بار چارپایان را خالی کرده و با روشن کردن چراغی به نشانه ارزانی و فراوانی، غله را به قیمت ارزان
- آزادی داور الله، خواننده می شد. نک کسروی، احمد (مید)، تاریخ هجده ساله آذربایجان، ج ۳، ۱۳۳۰ ش، ص ۱۵۶. امروزه خانه اش در تبریز به نام «خانه مشروطیت» محل بازدید علاقمندان است.
- ۱۱ - کر بلائی علی مسیو از تجار روشنفکر و مبارز و آندیشمند و آگاه تبریز بود. چون زبان فرانسه را خوب می دانست و جریان انقلاب فرانسه را خوب مطالعه کرده بود و به هنگام انقلاب در تبریز در نقطه های خود شواهدی از انقلاب فرانسه می آورد به علی مسیو معروف شد بعد از سالها فعالیت سیاسی سرانجام در ۱۳۲۸ ه. ق در تبریز درگذشت. نک جاوید، سلام اله (دکتر)، هداکاران فراموش شده، تهران، مرداد ماه ۱۳۴۵ ش، صص ۱۱ - ۲۳.
- ۱۲ - نک تاریخ مشروطه ایران، همان مأخذ، ص ۵۷۲.
- ۱۳ - از مامورین و گماشتگان دولتی دوره استبداد در تبریز بودند.
- ۱۴ - از مامورین و گماشتگان دولتی دوره استبداد در تبریز بودند.
- ۱۵ - از مامورین و گماشتگان دولتی دوره استبداد در تبریز بودند.





پیاوه پشنا ز لر نه دیسونلو هیچ کس که سوز لر نه قولاق و یومر املا ۴۷ سن الله بس نبه او لاجاق ابله شه بیت پنجبر از ان
کو تور مله جاق اء ، ابو ی میلان پاک کوز رو بن زده اء اچره کوز رو تور کوز سن دین مذهبه یا مان دیر نه هیچ یوسو

دی تور لر سید اولد و نه هیچ بر سوز دیم لر اما بر یسه انجمنه یا مان دیسه اونو اولد و اولد اها

خیال ابلر لر انجمن و حیات دور ارمستان طرفند و اینجند او تو اولد ابر

نچه نبریم کهی ادملا و دلار نه انجمن مقام مستبر که ندر و ونه روضات

مطهره ندر و اوانجمنده که ادملا دانه امام دور و ونه نایاب اید

مسلمان دین مذهب لازم دور و رفته اینه انجمنده که ادملا و

نچه نفر و کلد و لر که قانون اوز بله کرک دین قارداش

لر نیون ایشلر سینه باخا الار عدالت میدین اوجا

ظلم و بشر سین بر یوز بندن قازا لاد

یا با جان یا تمسوز او یا نوز او

مزرعه زوزیلین الله از اسند بوری

خیال ابلون بازیق

سوز بروقت او یا نوسوز که ایش ایشدن کچر اها فاید و بر مز مندن دی نایتیک دیدیم سیر بلون الهوز والس عرا یی
منابع الهی

خنده اش کرده در سزایی رسانیدند. ننگ تاریخ مشروطه ایران، همان مآخذ، صص ۷-۵۵۵.
۲۲ - از طرفداران مشروطه و انجمن ایالتی در تبریز بود.
۲۳ - روزنامه مجاهد را سید محمد شیبتری (ابوالضیاء) با همدستی میرزا آقا بلوری در سال ۱۳۲۵ ه.
ق چاپ و پخش می کرد. پیش از [۲۷] شماره منتشر نشد. مسلک روزنامه مشروطه خواهد بود. ننگ تاریخ
مطبوعات و ادبیات ... همان مآخذ، ج ۴، ص ۵۶.
۲۴ - آقا سید کاظم یزدی از مراجع تقلید ساکن نجف بود که برشم آیات عظام خراسانی و مازندرانی و ملا
حسین تهرانی با مشروطیت مخالفت می کرد. روزنامه «مجاهد» در یکی از شماره های خود در گفتاری زیر
عنوان «مکتوب از نجف» از او بد نوشت و باعث آشوب در تبریز شد. ننگ: ۱ - ادوارد براون، محمد علی
تزیبت، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، ترجمه رضا صالح زاده، ج ۳، تهران، ناشر
کانون معرفت، اردیبهشت ماه ۱۳۴۱ ش. شماره روزنامه ۲۹۷، ص ۵۶-۲. تاریخ مشروطه ایران،
همان مآخذ، صص ۸-۴۹۶.

د نرخ دولتی در معرض فروش می گذاشته و این عمل را به اصطلاح عمل «مال دوتدی» یعنی گرفتن
چای های حامل بار می گفتند.
۲۰ - محله ای است بزرگ در جنوب شهر، از شمال به محلات راست کوچه و مهادهمین و از جنوب به
کوچه های یاتیق و از مشرق به محله مارالان و از مغرب به چرنداب و مهادهمین محدود است. ننگ مشکورا،
مسجد جواد (ننگ)، تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری، تیر ماه ۱۳۵۲ ش، صص ۴-۱۷۱.
۲۱ - خلیل سگه، از اجداد و اربابش مشهور و معروف تبریز بود. ابتدا محض پیشرفت خیالات سوء خود به
کسوت فدایی در آمده از زنده یاد علی صیور رهبر انجمن غیبی حرف شنوی داشت. ولی کم کم ماهیت پلید
خود را نشان داد و مرتکب اعمال قبیح می شد و در جنگ گذشته که با دوهچی و سرخاب راست دلیری
بسیار از خود نشان داده و سپس یکی از سرکردگان شهربانی گردیده بود. چون در گزند و آسیب به مردم
اندازه نمی شناخت و چون روز روشن مست شده و پانجه بدست در بازار به بد مستی برخاسته بود و
دادخواهان بسیاری می داشت با دستور صغیر السلطنه دستگیرش کرده به زندان سپردند [۱] در همان زندان

